



Foundation of State Responsibility Based on Nature of State in Rousseau's Thought

Seyed Mojtaba Vaezi 

Associate Professor, Public Law, Shiraz University, Shiraz, Iran

Malihe Masoudi* 

Ph.D Student, Public Law, Shiraz University, Shiraz, Iran

Abstract

Since the state responsibility refers to the accountability of the state to individuals, its nature relies more than anything on the nature of the relationship between individuals and the state. Given the Rousseau's relying upon modern subjectivity, this relationship has entered into a new phase which is different from the former outlooks especially that of Hobbes. Adopting an analytical approach, this article deals with the question, "what does Rousseau's approach to the relationship between individuals and the state imply about the concept of state responsibility?" This essay concludes that due to Rousseau's perspective about the unity of state and individuals, basically there is no duality which holds one responsible against the other and the responsibility of states to individuals is equal to one's responsibility toward itself.


Keywords: State Responsibility, Nature of State, Subjectivity, Rousseau, Social Contract, Hobbes.


* Corresponding Author: ma.masoudi67@gmail.com

How to Cite: Vaezi, S., M., Masoudi, M, (2022), "Foundation of State Responsibility Based on Nature of State in Rousseau's Thought", The Quarterly Journal of Public Law Research, 24(76), 109-139.

Doi: 10.22054/QJPL.2021.54357.2467

بنیاد مسئولیت دولت مبتنی بر ماهیت دولت در اندیشه ژان ژاک روسو

سید مجتبی واعظی  دانشیار حقوق عمومی دانشگاه شیراز، تهران، ایران

ملیحه مسعودی*  دانشجوی دکتری حقوق عمومی دانشگاه شیراز، شیراز، ایران

چکیده

از آنجا که مسئولیت دولت به پاسخگویی دولت در برابر افراد اشاره دارد، ماهیت آن بیش از هر چیز به نسبت فرد و دولت باز می‌گردد. این نسبت در اندیشه روسو با اتکای بر سوئزکتیویته^۱ مدرن وارد معادلات جدیدی می‌گردد که با رویکردهای قبل از وی بخصوص نظریه هابز متفاوت است. این مقاله با رویکردی تحلیلی به این پرسش می‌پردازد که «رویکرد روسو به نسبت فرد و دولت چه دلالتی بر مفهوم مسئولیت دولت دارد؟» و این نتیجه حاصل شد که با توجه به وحدت افراد و دولت در دیدگاه روسو، اساساً ثنویتی وجود ندارد که یکی در برابر دیگری مسئول باشد بلکه مسئولیت دولت در برابر افراد به معنای مسئولیت خود در برابر خود است.

واژگان کلیدی: روسو، سوئزکتیویته، قرارداد اجتماعی، ماهیت دولت، مسئولیت دولت.

* نویسنده مسئول: ma.masoudi67@gmail.com

۱. اصطلاح سوئزکتیویته در زبان فارسی معادل دقیقی ندارد ولی به نسبت وجودی انسان با عالم در دوره مدرن اشاره دارد که بر اساس دوگانه سوژه و ابژه، انسان سوژه و محور هستی قلمداد می‌شود و دیگر اشیا به مثابه ابژه انسان تلقی می‌گردند. البته سوژه و ابژه را در فارسی به ذهن و عین ترجمه کرده‌اند که قطعاً بیانگر دقیق معنای آنها نیست.

مقدمه

ماهیت فلسفی دولت موضوعی است که بدون تردید برای فهم عمیق معنای مسئولیت دولت و پرداختن به ابعاد گوناگون آن به مثابه یک شرط پیشینی حائز اهمیت است، چرا که زمانی می‌توان به مفهوم مسئولیت دولت پرداخت که ماهیت دولت مورد تحلیل قرار گرفته باشد.

بنظر می‌رسد که در ادبیات حقوقی مسئولیت دولت، مباحثی پیش فرض گرفته می‌شود که بدون توجه به ماهیت دولت در معنای دقیق آن قابل مناقشه می‌نماید. عبارت بهتر نظریات دولت در خاستگاه اصلی آن که همانا اندیشه روشنگری مدرن است زمینه‌ای را فراهم می‌نمایند که امکان پرداختن به مباحث حقوقی مسئولیت دولت را ایجاد می‌کند. در شرایط فعلی به گونه‌ای در خصوص مسئولیت دولت در دانشکده‌های حقوق سخن گفته می‌شود که کمتر به ظرایف تحولات فکری مدرن و بویژه اندیشه روشنگری التفات می‌شود و این مسئله موجب می‌گردد که در بسیاری موارد با رویکردی سنتی به مفهوم دولت توجه شود و به دنبال آن موضوع حقوقی مسئولیت دولت مورد نظر قرار گیرد، در صورتی که طرح اصیل مسئولیت دولت در شرایطی ممکن است که بدانیم در خصوص دولت با چه معنایی و در چه شبکه مفهومی سخن گفته می‌شود. با این ملاحظه می‌توان به دلالت‌های حقوقی ماهیت دولت که یکی از آنها مسئولیت دولت است پی برد و در غیر این صورت در کی سطحی از مسئولیت دولت خواهیم داشت.

بدون تردید ماهیت فلسفی دولت نیز از ابعاد گوناگونی قابل طرح است که می‌توانند در دلالت آن در مسئولیت دولت مؤثر باشند و لذا این مقاله می‌کوشد به یکی از ابعاد اساسی ماهیت دولت در اندیشه مدرن پرداخت که بنیاد مسئولیت دولت و مفهوم آن را در بستر فکری مدرن نشان می‌دهد و در این راستا ضمن طرح اندیشه برخی از متفکرین دوره مدرن بر اندیشه ژان ژاک روسو تمرکز می‌شود.

روسو طرحی از مفهوم دولت ارائه می‌کند که با توجه به تحولات فکری بعد از رنسانس ظرفیت‌های جدیدی را از نسبت فرد و دولت به میدان می‌آورد که توجه به آنها رویکردهای قبل از وی را دچار چالش نموده و بصورتی تکاملی مفهوم مسئولیت دولت را با دیدگاهی بنیانی وارد مرحله جدیدی می‌نماید.

بنظر می‌رسد که این صورت‌بندی امکان تحقق نداشت مگر با زمینه‌های فکری و منطقی که توماس هابز ایجاد نمود. در واقع هابز با تقریر مفهوم دولت ذیل سوژکتیویته مدرن، ماهیت دولت را از متن سنتی آن کاملاً خارج می‌کند و در این بستر منطقی و نظری جدید است که فلاسفه سیاسی پس از هابز در نسبت با سوژکتیویته به گونه‌ای به مفهوم دولت می‌پردازند. زمینه مناسب برای تکامل این پردازش در فلسفه روسو فراهم می‌گردد. بر این اساس در این مقاله با پرداختن به تحولات اساسی منبث از اندیشه هابز در مفهوم دولت، اول زمینه طرح صورت‌بندی روسو از مفهوم دولت را مورد بحث قرار داده و پس از آن با لحاظ شبکه مفهومی دستگاه فکری روسو با محوریت مفهوم دولت، رویکرد متفاوت وی را تشریح کرده و در نهایت دلالت‌های آن در موضوع مسئولیت دولت جمع‌بندی می‌شود. بنابراین پرسش اصلی مقاله آن است که «مفهوم دولت در اندیشه روسو چگونه صورت‌بندی می‌گردد و این رویکرد چه دلالتی بر مفهوم حقوقی مسئولیت دولت دارد؟»

در بیان سابقه این موضوع مهم می‌توان گفت که هر چند مفهوم دولت در فلسفه سیاسی روسو بعنوان یک موضوع حائز اهمیت توسط اندیشمندان داخلی و خارجی مورد پردازش قرار گرفته است، ولی دستاورد اصلی این مقاله از یک طرف برجسته کردن رویکرد سوژکتیو در اندیشه روسو است و از طرف دیگر ایجاد پیوند بین رابطه فرد و دولت و مقوله ماهیت دولت بعنوان یک مفهوم سیاسی با مفهوم حقوقی مسئولیت دولت است که در حقوق عمومی اهمیت ویژه‌ای دارد. از همین روی در این پژوهش با رویکردی تحلیلی و نظری در ابتدا به مفهوم دولت در پرتو سوژکتیویته مدرن پرداخته شده است، به نحوی که با مفهوم پردازش دولت و طرح فرآیند بازآفرینی در فلسفه سیاسی هابز، زمینه برای شرح رویکرد سوژکتیو روسو به مفهوم دولت فراهم می‌گردد و بر اساس این رویکرد، مفاهیم قانون، آزادی و همچنین نسبت فرد و دولت مطرح می‌شود و در نهایت دلالت نسبت مذکور بر مفهوم مسئولیت دولت، به مثابه یک مفهوم حقوقی مورد تحلیل قرار می‌گیرد.

۱. تحولات فکری مدرن و رویکرد سوپژکتیو و ریاضیاتی هابز در مفهوم‌پردازی دولت

متفکران فلسفی قرن هفدهم، در پی تحولات عمیق دوره رنسانس اصل خودمختاری انسان را پذیرفته بودند. اینکه انسان مستقل و قائم به ذات است و به هیچ‌گونه کمکی خارج از خود نیاز ندارد. عقل باید راهش را خود بجوید و به نیروی خود ایمان داشته باشد. این اصل بعنوان اصل اساسی نظام‌های قائل به حقوق طبیعی مورد توجه قرار گرفت. هوگو گروتیوس در مقدمه حقوق جنگ و صلح، بیان می‌کند که حتی اراده یک موجود قادر مطلق نمی‌تواند اصول اخلاق را تغییر دهد یا حقوق اساسی بشر را که قوانین طبیعی ضامن آن هستند منسوخ کند.^۱

سوپژکتیویته حاکم بر تفکر ابتدای دوره مدرن، حاکی از تغییر نسبت انسان با وجود است، به گونه‌ای که انسان بعنوان سوژه بنیادین عالم، محور هستی است و هرچه بجز این سوژه به مثابه ابژه‌ای است که موضوع تصرف این سوژه لحاظ می‌شود. از طرف دیگر رویکرد ریاضیاتی گالیله به عالم که روی دیگر این سوپژکتیویته محسوب می‌گردد، به گونه‌ای منطقی تفکر را دگرگون می‌نماید که زمینه‌ای برای بازخوانی متفاوتی از تمامی مفاهیم سیاسی و اجتماعی فراهم می‌گردد. در نظر هابز هیچ جدایی و انتقالی میان روش شناخت طبیعت و روش شناخت جامعه وجود ندارد. نظریه او درباره دولت تا جایی که با روش کلی شناخت هماهنگ باشد در چارچوب فلسفه می‌ماند. دولت چیزی بیش از کاربرد روش کلی شناخت در موضوعی ویژه نیست. برای بدست آوردن علم واقعی درباره دولت جز انتقال روش تحلیل و ترکیب (که گالیله آن را در قلمرو فیزیک بکار برد) به قلمرو سیاست به چیز دیگری نیاز نیست.^۲

باید توجه داشت که بدون تردید روش تحلیل و ترکیب، سابق بر این نیز در ریاضیات سنتی وجود دارد، ولی آنچه حائز اهمیت است صورت‌بندی این رویکرد ریاضیاتی ذیل سوپژکتیویته مدرن است. به گونه‌ای که هر مفهومی در نسبت با سوژه صورت‌بندی می‌شود. هابز در رساله «درباره اندام» بیان می‌کند که بوسیله تعریف، مفهوم شیئی در سوژه

۱. ارنست کاسیرر، *اسطوره دولت*، ترجمه یداله موقن، چاپ ۳ (تهران: انتشارات هرمس، ۱۳۹۳) ص ۲۷۱.

۲. ارنست کاسیرر، *فلسفه روشنگری*، ترجمه یدالله موقن، چاپ چهارم (تهران: انتشارات نیلوفر، ۱۳۹۵) ص ۳۹۳.

بازآفرینی می‌شود.^۱ بنابراین می‌توان گفت که موضوع تعریف، دیگر تحلیل و توصیف مفهومی که ارائه شده است نیست بلکه تعریف وسیله‌ای است برای آفرینش محتوای آن مفهوم و استقرارش بر اساس همین فعالیت آفریننده.^۲ بنابراین از نظر هابز، آفریننده (سوژه) است که مفهومی مثل دولت را صورت‌بندی می‌کند و این همان شکل‌گیری مفهوم مدرن دولت ذیل سوپرکتیویته مدرن است.

۱-۱. فرآیند بازآفرینی^۳ در مفهوم دولت

ذیل سوپرکتیویته مدرن، مفهوم دولت در جهان آگاهی متعین می‌گردد و به اصطلاح فلسفی بازآفرینی می‌شود. بازآفرینی از مفاهیم کلیدی مورد نظر هابز است که در منطق وی جایگاهی بنیادی پیدا می‌کند. از نظر هابز «اگر بخواهیم چیزی را بشناسیم باید آن چیز را خود بیافرینیم و باید باعث تحول آن شویم. تمامی علم، هم علم به جهان مادی و هم به جهان عقلی باید بر همین عمل آفرینش موضوع شناخت متمرکز شود. هر جا نتوانیم موضوع را بازآفرینی کنیم، درک خارج از توان ماست».^۴ «هابز معتقد است که اگر بخواهیم سرشت جامعه را درک کنیم و آن را بر پایه عناصر اساسی دوباره بازسازی کنیم باید پیوند واقعی میان شرکت‌های ابتدایی جامعه مانند پیوندهایی که میان اعضای یک خانواده وجود دارند گسیخته شوند».^۵ در واقع در اندیشه هابز مفهوم دولت در بازسازی پیوندهای تازه و مبتنی بر صورت‌بندی جدید سوژه شکل می‌گیرد و بر این اساس مفهوم دولت اساساً مفهومی مدرن است که به همراه چنین تحولاتی شکل گرفته است. «آشکار است که این امر سازندگی فراگردی ذهنی (سوپرکتیو) است نه فراگردی زمانی».^۶ از نظر هابز، ما شناخت مطلقاً مطمئن یا علمی نداریم مگر از اشیائی که خود ما علتش باشیم یعنی

1. Thomas Hobbes', Elements of Philosophy, The First Section Concerning Body, Vol. 1 Translated by William Molesworth (London: Routledge Thoemmes Press, 1839) p. 84.

۲. ارنست کاسیرر، همان، ص ۳۹۲.

3. Representation.

۴. همان.

۵. همان، صص ۳۹۳-۳۹۴.

۶. ارنست کاسیرر، اسطوره دولت، همان، صص ۲۷۲-۲۷۳.

ساختمان آنها در دست‌های خود ما یا تابع اراده دلخواسته خود ما باشد.^۱ بنابراین دولت مدرن ذیل نسبت جدید انسان و وجود و بر بنیاد سوژه، هویت خود را پیدا می‌کند و این مفهوم دولت در تاریخ بی‌سابقه است و برای اولین بار در دوره مدرن مطرح می‌گردد. بر همین اساس است که نویسندگان معاصر اندیشه سیاسی اغلب معتقدند که دولت پدیده‌ای نسبتاً متأخر است که سابقه‌اش به قرن شانزدهم بازمی‌گردد.^۲ بدون تردید به لحاظ تاریخی بسیاری از تحولات قرون وسطی و بخصوص دوره انتقالی رنسانس، زمینه‌های شکل‌گیری دولت مدرن بوده‌اند. دولتی که اولین شکل تحقق آن در ابتدای دوره مدرن، دولت مطلقه بوده است.^۳ این دولت همان دولت قانونی یا سیستم حقوقی عقلانی است که وبر از آن سخن می‌گوید.^۴

۲-۱. دولت و قرارداد اجتماعی

با توجه به مطالب بالا می‌توان گفت که صورت‌بندی سوژکتیو دولت است که اقتضای طرح قرارداد اجتماعی را دارد. در واقع قرارداد اجتماعی همان فراگرد ذهنی است که به دولت تعین می‌دهد و بعبارت دیگر همان پیوند واقعی مورد نظر هابز است که امکان شکل‌گیری دولت را فراهم می‌کند. از نظر هابز «ما می‌کوشیم تا شکل‌های هندسی را به نخستین عناصرشان تجزیه کنیم و دوباره با فرآیند ترکیبی اندیشه آنها را بازسازی کنیم. همین اصل در مورد موضوع‌های سیاسی نیز صادق است. هنگامی که هابز انتقال از وضع طبیعی به وضع اجتماعی را توصیف می‌کند، منظور او منشأ تجربی دولت نیست. موضوعی که در اینجا مطمح نظر است تاریخ نظم اجتماعی و سیاسی نیست بلکه اعتبار چنین نظمی است. آنچه حائز اهمیت است مبنای تاریخی دولت نیست بلکه اساس قانونی دولت است، و همین اساس قانونی دولت است که نظریه قرارداد اجتماعی بدان پاسخ

۱. لئو اشتراوس، *حقوق طبیعی و تاریخ*، ترجمه باقر پرهام، چاپ ۳ (تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۹۳) ص ۱۹۳.

۲. اندرو وینست، *نظریه‌های دولت*، ترجمه حسین بشیریه، چاپ دهم (تهران: انتشارات نی، ۱۳۹۵) ص ۲۷.

۳. فردین مرادخانی، *خوانش حقوقی از انقلاب مشروطه ایران* (تهران: بنیاد حقوقی میزان، ۱۳۹۶) ص ۴۷.

6. B. R Nelson. *The Making of the Modern State a Theoretical Evolution* (New York: Palgrave Macmillan, 2006) p. 8.

می‌دهد^۱». بنابراین «نظریه دولت مبتنی بر قرارداد در اندیشه سیاسی قرن هفدهم یک اصل متعارف بدیهی تلقی می‌شود»^۲. نظریه قرارداد اجتماعی هابز از چند جهت نسبت خود را با سوپراکتیویته مدرن متجلی می‌کند.

الف- از جهت ریاضیاتی بودن تفکر مدرن؛ بنابر تفکر هابز تمام تفکر، حساب است و حساب عبارت است از ترکیب و تجزیه. در این راستا هابز با رویکرد تجزیه‌ای و با روش انتزاع کامل آغاز می‌کند تا به اراده هر فرد برسد و سپس بتواند اراده هر فرد را در صورت بندی واحدی ترکیب کند. اراده فرد، واحد انتزاعی محض است بدون هرگونه کیفیتی. هر فرد همان چیزی را می‌خواهد که دیگران می‌خواهند و هر فرد آن چیز را فقط برای خود می‌خواهد. موضوع اصلی نظریه سیاسی هابز این است که چگونه از این انفعال مطلق افراد از یکدیگر، پیوندی ایجاد می‌شود که نه تنها افراد را کم‌وبیش به هم پیوند می‌دهد بلکه سرانجام آنان را در یک کل در هم می‌تند.^۳

ب- از طرف دیگر وضوح و تمایز به معنای دکارتی آن که ویژگی ذاتی مفهوم‌سازی مدرن می‌باشد در قرارداد اجتماعی هابز متبلور است. اگر نظریه قرارداد را بپذیریم یعنی اگر نظم اجتماعی و قانونی را به عمل آزاد افراد یا فرمان‌برداری ارادی قراردادی حکومت‌شوندگان فرو کاهیم دیگر رازی (در مورد منشأ اجتماع و دولت و قانون) باقی نمی‌ماند زیرا قرارداد رمز و رازی در بر ندارد. یک قرارداد باید با آگاهی از مفاد و پیامدهای آن منعقد شود و بستن قرارداد مبتنی بر این پیش‌فرض است که همه منعقدکنندگان آن با اختیار و رضایت به این کار مبادرت می‌کنند. اگر بتوان پیدایش دولت را به چنین منشأیی بازگرداند، در آن صورت، دولت امری کاملاً واضح و متمایز خواهد شد.

پ- نکته سوم در صورت بندی هابز که زمینه مهمی را برای رویکرد تکاملی روسو فراهم می‌کند صورت بندی وجودی و نه تاریخی هابز از قرارداد اجتماعی در مقام بنیادگذاری دولت است. رهیافت عقلانی هابز به قرارداد اجتماعی تاریخی نیست. آشکار است که نمی‌توان قرارداد اجتماعی را به لحظه تاریخی مشخصی نسبت داد. هابز قرارداد

۱. ارنست کاسیرر، *اسطوره دولت*، همان، ص ۲۷۳.

۲. همان، ص ۲۷۱.

۳. ارنست کاسیرر، *فلسفه روشنگری*، همان، صص ۳۹۴-۳۹۵.

اجتماعی را به معنای منطقی در نظر می‌گیرد و نه به معنای تقویمی. آنچه هابز دنبال می‌کند اصل دولت و علت وجودی آن است و آغاز زمانی آن.^۱ رویکرد سوپراکتیو هابز به دولت، زمینه‌های قابل تأملی را برای تکامل این رویکرد در اندیشه روسو فراهم می‌کند، به گونه‌ای که این سوپراکتیویته در مفهوم دولت در روسو به اوج خود نزدیک می‌گردد و خود را بیش از هر چیز در نسبت فرد و دولت نشان می‌دهد.

۲. دولت و قرارداد اجتماعی در اندیشه روسو

عصر روشنگری یکی از بارورترین اعصار در تحول اندیشه سیاسی است. هرگز پیش از آن، فلسفه سیاسی چنین نقشی مهم و قاطع ایفا نکرده بود. فلسفه سیاسی دیگر رشته ویژه‌ای از فعالیت‌های عقلی شناخته نمی‌شد بلکه کانون همه تلاش‌های فکری شده بود. همه دیگر علایق تئوریک بسوی همین کانون هدایت می‌شدند و در آن تمرکز می‌یافتند.^۲ این نکته برای روسو بعنوان بزرگ‌ترین فیلسوف سیاسی این دوره در فرانسه تا آنجا اهمیت داشت که وی در اعترافات خود می‌گوید: «از آثار گوناگونی که درصدد نگارششان بودم، یکی بود که برای مدت درازی مطالبش را در سر می‌پروراندم و با علاقه زیاد روی آن کار می‌کردم و آرزو داشتم که خود و زندگی‌ام را وقف آن کنم تا به گمان خودم مایه آبرو و آوازه‌ام شود. عنوان این اثر نهادهای سیاسی بود. به این نتیجه رسیده بودم که همه چیز به‌طور تنگاتنگ با سیاست ارتباط دارد و هر قومی به صورتی که ماهیت حکومتش شکل گرفته است، مورد ارزیابی قرار می‌گیرد».^۳

جایگاه رویکرد تحولی روسو در اندیشه مدرن به حدی است که لئو اشتراوس از آن بعنوان نخستین بحران در ذهنیت مدرن یاد می‌کند.^۴ البته این مطلب استقرار روسو در چارچوب فکر مدرن را زیر سوال نمی‌برد بلکه نشان دهنده این نکته است که با فلسفه روسو تمامی مفاهیم اندیشه سیاسی با تحولی جدی مواجه می‌شود، تحولی که نه تنها روح مدرنیته را در دل خود دارد بلکه به نوعی سوپراکتیویته مدرن را به تکامل نزدیکتر کرده و

۱. ارنست کاسیرر، *اسطوره دولت*، همان، ص ۲۷.

۲. همان، ص ۲۷۵.

2. J J Rousseau, *Confessions*, Translated by Cohen (London: Penguin Publication, 1953) p 55.

۴. لئو اشتراوس، *حقوق طبیعی و تاریخ*، همان، ص ۲۶۵.

ارتقا می‌بخشد. روسو آیین ارسطو را که انسان ذاتاً موجودی اجتماعی است رد می‌کند. همچنین به‌غریزه اجتماعی که برخی نظریه‌پردازان قرن هفدهم و هجدهم، اجتماع را بر مبنای آن قرار می‌دهند معتقد نیست و از این جهت با تئوری گروسوس و دیدرو و اصحاب دایره المعارف درمی‌افتد.^۱

بر این اساس از نظر روسو ظاهراً تنها تئوری دولت که بجا می‌ماند همانی است که در میان نویسندگان جدید هابز، پرشورترین و مهم‌ترین نماینده آن است. روسو در واقع در حمله به گروسوس و اصحاب دایره‌المعارف، چندان پیش رفت که هابز را بعنوان متحد خود در برابر آنان گرامی داشت. تا مدتی هابز را واقع‌گرای سیاسی بزرگی دانست و از این لحاظ او را به تمام کسانی که جامعه بشری را با رنگ‌های دلفریب نقاشی کرده بودند، ترجیح داد.^۲ آنچه در اندیشه قرارداد اجتماعی دوره روشنگری خطوط فکری جدید و اصیلی پدید می‌آورد، این پرسش اساسی روسو است که سرشت راستین قیود اجتماعی که هیچ تئوری سیاسی تاکنون بدرستی تشریح نکرده است چیست؟ از متن اولیه قرارداد اجتماعی روسو معلوم می‌شود که برای او ضرورت اثر وی از همین پرسش ناشی می‌شود.^۳

بنابراین، قرارداد اجتماعی با آن ماهیت خاصی که مدنظر روسو است (که با سابقین وی متفاوت است)، پاسخ وی به همین سرشت راستین قیود اجتماعی است. روسو در کتاب «قرارداد اجتماعی» در اولین جملاتی که خاستگاه چنین قراردادی را طرح می‌کند، به‌گونه‌ای به موضوع می‌پردازد که ماهیت متفاوت و رویکرد ویژه او کاملاً روشن است. از نظر وی باید «نوعی شرکت به وجود آید که با تمام نیروی مشترک از هر شریک و منافع حمایت کند، و شریک در سایه این شرکت در عین اتحاد با سایر شرکا فقط از خود اطاعت کند و به همان اندازه که قبلاً آزاد بوده، آزاد باقی بماند. این همان مسئله بنیادینی است که قرارداد اجتماعی راه‌حل آن را ارائه می‌دهد».^۴ این تعبیر روسو که شریک در

۱. ارنست کاسیرر، روسو، کانت، گوته، ترجمه حسن شمس‌آوری و کاظم فیروزمند، چاپ دوم (تهران: انتشارات

مرکز، ۱۳۷۸) صص ۷۲-۷۳.

۲. همان، صص ۷۳-۷۴.

۳. همان، ص ۷۴.

۴. ژان ژاک روسو، قرارداد اجتماعی، ترجمه مرتضی کلانتریان (تهران: انتشارات آگه، ۱۳۹۵) ص ۱۰۱.

سایه این شرکت در عین اتحاد با سایر شرکا فقط از خود اطاعت کند، تحول اساسی رویکرد روسو را نسبت به سایرین و بطور خاص هابز روشن می‌کند. با همین تعبیر است که می‌توان ادعا کرد رویکرد سوژکتیو وی در بنیاد بودن سوژه در ساخت قرارداد اجتماعی، رو بسوی تکامل است چرا که خود همان سوژه است. به تعبیر برخی از متفکرین معاصر، «پیمان اجتماعی روسو از رویکردهای دیگری که در نمونه‌های مشهور سنت قرارداد اجتماعی مطرح شده است متفاوت است چرا که روسو در کتاب قرارداد اجتماعی توضیح می‌دهد که عمل مشارکت، هر فرد را در قرارداد با خودش در بر می‌گیرد»^۱. به نظر می‌رسد برای آنکه دریافت عمیق‌تری نسبت به رویکرد روسو در ماهیت قرارداد اجتماعی و به تبع آن ماهیت دولت داشته باشیم و بتوانیم به مسئله اصلی این مقاله نزدیک‌تر شویم، ضروری است که در مقام مقایسه با رویکرد هابز بتوان نکات قابل تأملی را طرح نمود. از نظر هابز قرارداد اجتماعی چیزی جز قرارداد تسلیم مطلق نیست. هابز در لویاتان تأکید می‌کند که در قرارداد اجتماعی افراد اراده خود را به اراده حاکم و رای و نظر خود را به رای و نظر حاکم تسلیم می‌کنند.^۲ از دیدگاه هابز «اگر این تسلیم کامل و بی‌قید و شرط نباشد علت وجودی دولت از میان می‌رود و نظم سیاسی از هم می‌پاشد و اجتماع به هرج و مرج نخستین بازمی‌گردد»^۳. این در حالی است که از نظر روسو نه تنها تسلیمی وجود ندارد بلکه انسان مبتنی بر قرارداد اجتماعی صرفاً از خود اطاعت می‌کند.^۴ در واقع از نظر هابز «پیمان تبعیت که به موجب آن افراد از حقوق و آزادی‌های خود صرف‌نظر می‌کنند، پیش‌فرض ضروری است یا نخستین گامی است که به برقراری نظم اجتماعی می‌انجامد. اما این گام نخستین در عین حال به معنایی گام نهایی نیز هست. زیرا از این پس افراد، دیگر بعنوان افرادی مستقل وجود ندارند و اراده‌ای نیز از آن خود نخواهند داشت. اراده (افراد) جامعه در اراده فرمانروای دولت مستهلک شده است. برای اراده فرمانروا هیچ حد و حصری نمی‌توان قائل شد و هیچ قدرت دیگری در

1. Christopher Bertram, *Routledge Philosophy Guidebook to Rousseau and the Social Contract* (London: Routledge, 2004) p.76.

۲. توماس هابز، *لویاتان*، ترجمه حسین بشیریه، چاپ هفتم (تهران: انتشارات نی، ۱۳۹۱) ص ۱۹۲.

۳. ارنست کاسیرر، *فلسفه روشنگری*، همان، صص ۳۹۴-۳۹۵.

۴. ژان ژاک روسو، *قرارداد اجتماعی*، ترجمه مرتضی کلانتریان، چاپ هشتم (تهران: انتشارات آگه، ۱۳۹۵) ص

جنب یا فوق این حاکمیت مطلق وجود ندارد.^۱ هابز در لویاتان در مقام تعریف مفهوم دولت تصریح می‌کند: «دولت عبارت است از شخصی که جمع کثیری از آدمیان به موجب عهد و پیمان با یکدیگر خودشان را یک به یک مرجع اعتبار و جواز اعمال او ساخته‌اند تا اینکه او بتواند تمامی قوا و امکانات همه آنها را چنانکه خود مقتضی می‌بیند برای حفظ آرامش و امنیت و حراست عمومی به کار ببرد.»^۲ «به عبارت دیگر هابز رابطه میان دو شکل اساسی قرارداد یعنی پیمان اجتماعی و پیمان تسلیم را چنان می‌پندارد که دوگانگی میان آن دو از میان می‌رود و تنها قرارداد تسلیم باقی می‌ماند.^۳ پیمان تسلیم یگانه فرم پیوند اجتماعی است که بر پایه تمام شکل‌های زندگی اجتماعی تحقق می‌یابد.»^۴ این در حالی است که اندیشه روشنگری روسو به هیچ عنوان ماهیت تسلیم‌گونه قرارداد اجتماعی را نمی‌پذیرد و چنین قراردادی برای او اصالت ندارد. از نظر روسو قرارداد انقیاد و رقیت وجود ندارد، عمل تفویض (حق یا حقوق) که به موجب آن شخص بتواند وضع یک فاعل آزاد را ترک کند و خود را برده سازد، وجود ندارد. زیرا شخص با چشم‌پوشی (از حقوق خویش)، همان خصلتی را ترک می‌گوید که تشکیل‌دهنده ماهیت و ذات انسانی او است: وی انسان بودن خویش را از دست می‌دهد.^۵

در واقع اهمیت روسو در تحلیل ماهیت قرارداد اجتماعی و دولت به این نکته برمی‌گردد که وی به دنبال قراردادی است که نه تنها بر آزادی انسان (به معنایی که در دوره روشنگری مطرح است) قید نزند بلکه به نوعی تحقق آزادی وی باشد. بعبارت دیگر

۱. ارنست کاسیرر، *اسطوره دولت*، همان، صص ۲۹۳-۲۹۴.

۴. توماس هابز، همان.

۵. البته باید تاکید کرد که این موضع هابز به هیچ عنوان به معنای مخالفت وی با مقوله آزادی فردی به طور کلی نیست، چرا که به هر حال از نظر هابز این قرارداد تسلیم به اراده افراد جامعه شکل می‌گیرد و افراد با آزادی کامل آن را می‌پذیرند، اما قطعاً صورت‌بندی نظری هابز از قرارداد اجتماعی با صورت‌بندی روسو متفاوت است و روسو سعی می‌کند قرارداد اجتماعی را به نحوی معرفی کند که به قرارداد تسلیم در برابر حاکم، هر چند که این تسلیم با آزادی کامل محقق شده باشد، نینجامد.

۶. ارنست کاسیرر، *فلسفه روشنگری*، همان، ص ۳۹۵.

۵. ارنست کاسیرر، *اسطوره دولت*، همان، ص ۲۷۴.

نه تنها اراده انسان مستهلک در اراده حاکم نباشد بلکه اراده انسان عین اراده حاکم باشد^۱ همین نکته است که به قرارداد اجتماعی روسو در مقابل سایر نظریه پردازان قرارداد اجتماعی اصالتی حقیقی می دهد و آن را از صورت مصنوعی خارج می کند. هابز در لویاتان به صراحت بیان می کند که «آدمیان برای تأمین صلح و صیانت از خود بدان وسیله انسانی مصنوعی ساخته اند که آن را دولت می نامیم»^۲ و به همین دلیل برای پایداری و دوام آن به قدرت عمومی متوسل می شود، آنجا که در لویاتان می گوید: «توافق میان آدمیان تنها به موجب عقد پیمان پدید می آید که مصنوعی است: و بنابراین عجیب نیست اگر چیزی (جز عهد و پیمان) لازم باشد تا توافق آن‌ها را پایدار و بادوام سازد، و این چیز همان قدرت عمومی است که مردمان را در حال ترس نگه می دارد و اعمالشان را به سوی مصلحت عمومی رهنمون می شود»^۳.

در واقع عدم اصالت قرارداد اجتماعی هابز از متن سوپراکتیویته به معنای کامل آن است که او را ناچار می سازد برای پایداری آن به خارج از قرارداد تکیه نماید، در حالی که اگر اصالتاً قرارداد اجتماعی با صورت بندی سوپراکتیو مطرح شود، از آنجا که صرفاً بر بنیاد سوژه انسانی قوام می یابد، نباید به خارج از این سوژه برای دوام قرارداد نیازمند باشد، آن گونه که روسو بدرستی و در یک صورت بندی سوپراکتیو این نکته را محقق می کند. برای اینکه به درک صورت بندی روسو نزدیک شویم ضروری است که به بحث کیفیت اتحاد افراد و نسبت آن‌ها با دولت که کانونی ترین بحث این مقاله است و از دل آن دلالت های رویکرد روسو به مسئولیت دولت روشن می شود، بپردازیم.

۱۲. بیان این تذکر ضروری است که صوت بندی نظری روسو از این موضوع صرف نظر از این است که در تحولات تاریخی متأثر از رویکرد روسو (در انقلاب فرانسه و پس از آن) تا چه اندازه این ایده در بستر جامعه تحقق پیدا کرد، به هر حال تلاش روسو در کتاب خود در این راستاست که قرارداد اجتماعی را عین تحقق آزادی معرفی نماید، نه قیدی برای آزادی و اینکه اقتضائات عینی و نهادی این ایده در جامعه و تاریخ محقق شده است یا خیر، موضوع دیگری است که باید در جای دیگری مورد بحث قرار گیرد.

۲. توماس هابز، لویاتان، همان، ص ۲۱۹.

۳. همان، صص ۱۹۱-۱۹۲.

۱-۲. ماهیت اتحاد فرد و دولت در قرارداد اجتماعی روسو

روسو در مقام بیان اساس جامعه در نخستین متن قرارداد اجتماعی می‌گوید: «برای گردآوردن انسان‌ها هزار راه وجود دارد، متحد کردن واقعی آن‌ها فقط یک‌راه دارد. از این‌رو در این اثر من فقط یک روش برای تشکیل جوامع سیاسی ارائه می‌دهم، گرچه شاید در بین انواع جوامعی که در حال حاضر وجود دارد دو جامعه نتوان یافت که به یک طریق ظهور کرده باشند و یکی هم نتوان یافت که به طریقی که من نشان داده‌ام تشکیل شده باشد. لیکن من جویای حقوق و اساس جامعه هستم».^۱ اهمیت نسبت فرد و دولت یا به تعبیر برخی از نویسندگان فرد و جامعه به حدی است که برخی از متفکرین معاصر موضوع محوری کتاب قرارداد اجتماعی را نسبت فرد و جامعه تلقی می‌کنند و به نظر می‌رسد این مساله به صورتی نظام‌مند و به بهانه طرح موضوعات مختلف کل کتاب را تحت پوشش خود قرار می‌دهد.^۲

روسو معتقد است تا زمانی که دو طرف قرارداد به‌رغم مفاد آنکه آنان را به هم پیوند می‌دهد، همچون اراده‌هایی جدا از یکدیگر عمل کنند یا یک‌تن با دیگران پیمان ببندد که بر آنان فرمانروایی کند یا افراد خود فرمانروایی برگزینند و هر کس خود را به منزله فردی خصوصی مطیع و منقاد او کند، بر اثر چنین پیمانی یگانگی واقعی هرگز حاصل نمی‌شود.^۳ بر همین اساس است که به نقد هابز می‌پردازد. او در مخالفت با هابز مؤکداً پاسخ می‌دهد که اگر قرارداد اجتماعی بجای اتحاد درونی اراده افراد، این اتحاد را از بیرون و با توسل به اقدامات خشونت‌آمیز تحمیل کند، چنین اتحادی در واقع ناپایدار و از لحاظ اخلاقی بی‌اعتبار است. زیرا تنها زمانی از اعتبار اخلاقی برخوردار است که خود را بر فرد تحمیل نکرده باشد بلکه فرد، خود سلطه حکومت را پذیرفته باشد. روسو در قرارداد اجتماعی می‌کوشد تا فرم و قواعد اساسی این فرمانروایی را ارائه دهد.^۴ روسو در قرارداد اجتماعی می‌گوید: سرانجام هر فرد خود را به همه می‌سپارد اما به هیچ‌کس هم سرسپرده نیست. زیرا هیچ فردی نیست که همان حقی را که به دیگران واگذار می‌کند

۱. ارنست کاسیرر، روسو، کانت، گوته، همان، ص ۷۸.

2. Christopher Wraight, *Rousseau's the Social Contract* (New York: Bloomsbury Publishing, 2008) P. vii.

۳. ارنست کاسیرر، فلسفه روشنگری، همان، ص ۴۰۰.

۴. همان، صص ۳۹۹-۴۰۰.

متقابلاً دریافت نکند. او معادل آنچه از دست می‌دهد بدست می‌آورد، علاوه بر این او برای حراست آنچه هست و آنچه داراست اکنون نیروی بیشتری در اختیار دارد.^۱ «وقتی که شهروند به چنین قراردادی کردن می‌نهد از هیچ چیز جز اراده خود اطاعت نمی‌کند».^۲ بنابراین مسئله روسو این است که شکلی از جامعه بیاید که نیروی وحدت‌بخش سازمان سیاسی آن، فردیت هر عضو جامعه را حفظ کند و در حالی که فرد با دیگر افراد متحد است در محدوده همین اتحاد فقط از اراده خویش تبعیت کند.^۳ بر این اساس اتحاد مورد نظر روسو، اتحاد خاصی است که با سایر انواع اتحاد قبل از آن که در نظریه‌های قرارداد اجتماعی مطرح است، متفاوت می‌نماید. در واقع اتحاد از نوع هابزی آن که مبنای آن قراردادی است که موافقت‌نامه بین حکومت‌کنندگان و حکومت‌شوندگان را مطرح می‌کند، فقط یک اتحاد دوفاکتو است، در حالی که اتحاد مورد نظر روسو یک اتحاد دوژور می‌باشد.^۴ روسو بیان می‌کند که «بین مطیع ساختن یک گروه و حکومت بر جامعه همواره تفاوت عظیمی نهفته است. حتی اگر افراد پراکنده‌ای به هر تعداد که باشند تحت انقیاد یک‌تن درآیند به نظر من باز هم چیزی جز رابطه ارباب و برده محسوب نمی‌شود و هیچ ربطی به رابطه مردم با فرمانروای آنان ندارد، من در اینجا یک جمع می‌بینم نه یک جامعه».^۵

۲-۲. نسبت افراد و دولت در رویکرد روسو

برای نزدیک شدن به تحلیل نهایی مسئولیت دولت، یک گام دیگر پرداختن به ماهیت دولت و نسبت افراد و دولت بر اساس کیفیت اتحادی است که در بخش قبل توضیح داده شد.

همان‌طور که پیش از این بیان شد بدون تردید، هابز معرف نوعی از اتحاد است. از نظر هابز، اتحادی که بوسیله قرارداد اجتماعی مورد نظر وی حاصل می‌گردد «چیزی بیش از اجماع و یا توافق است» یعنی در واقع وحدت همگان در یک شخصی است که به

۱. ژان ژاک روسو، *قرارداد اجتماعی*، همان، ص ۱۰۴.

۲. همان، ص ۱۶۹.

۳. ارنست کاسیرر، *فلسفه روشنگری*، همان، صص ۴۰۰-۴۰۱.

۴. ارنست کاسیرر، روسو، کانت، گوته، همان، ص ۷۶.

۵. همان.

موجب عهد و پیمان همه با یکدیگر و به شیوه‌ای انتخاب می‌گردد که در عقد آن هر کسی به دیگری چنین می‌گوید: من حق خود به حکومت بر خویشان را به این شخص و این مجمع از اشخاص وامی‌گذارم و همه اعمال را برحق و جایز می‌دانم، به این شرط که تو نیز حق خود را به او واگذار کنی و به همان نحو تمام اعمال وی را برحق و جایز بدانی. وقتی این توافق تحقق پذیرد، جماعتی که بدین شیوه در یک شهر تحقق می‌یابد دولت و یا به لاتین Civitas خوانده می‌شود و این به معنی تکوین و ایجاد همان لویاتان و به (سختی محترمانه) خداوند میرایی است که آدیان در سایه اقتدار خداوند جاویدان، صلح و آرامش و امنیت خویش را مدیون او هستند. زیرا (حاکم) به موجب اقتداری که از جانب آحاد مردم در کشور به او واگذار شده، از قدرت و قوت برخوردار است که می‌تواند با تکیه بر هول و هیبت آن، اراده همگان را به حفظ صلح در داخل و تعاون بر ضد دشمنان در خارج معطوف کند، و جوهر دولت در او ظاهر می‌شود.^۱ گفتار هابز در این بخش تصویری مصنوعی و ساختگی از اتحاد را ترسیم می‌کند، آن‌گونه که در بخش دیگری از لویاتان نیز تصریح می‌کند: «وقتی گفته می‌شود دولتی تأسیس شده است که جمعی از آدیان همه باهم توافق کنند و پیمان ببندند که حق نمایندگی خودشان را بواسطه اکثریت به فرد یا مجمعی از افراد بسپارند (یعنی اینکه وی نماینده آن‌ها باشد) و همگان، چه کسانی که به نفع او رأی داده‌اند و چه کسانی که علیه او، تمامی اعمال و احکام آن فرد یا مجمع افراد را چنان جایز و معتبر بشمارند که گویی خودشان عامل آن‌ها بوده‌اند».^۲ تعابیر هابز به روشنی حاکی از کثرتی از اراده‌های انسانی است که در یک صورت‌بندی اعتباری به وحدت می‌رسد. همچنین قرارداد به هر حال طرفینی دارد که حقوق و آزادی‌های خود را واگذار می‌کنند و در مقابل انتظار صیانت از صلح و امنیت خود را دارند. بنابراین در این تلقی هابز به روشنی مفهوم مسئولیت قراردادی معرفی می‌گردد. در واقع دولت در برابر طرف مقابل خود مسئولیت دارد، چرا که هویتی مستقل از اراده‌های افراد دارد؛ هرچند که این هویت مستقل آن اراده‌ها را نمایندگی می‌کند ولی تعبیر نمایندگی نیز بخوبی نشان‌دهنده دوگانگی طرفین قرارداد اجتماعی است. هابز در لویاتان بیان می‌کند: «تنها راه تأسیس چنین قدرت عمومی که بتواند آدیان را از هجوم

۱. توماس هابز، لویاتان، همان، ص ۱۹۲.

۲. همان، ص ۱۹۳.

بیگانگان و از آسیب‌های یکدیگر محفوظ بدارد و از ایشان چنان حراست کند که بتوانند از طریق کوشش خود و به واسطه ثمرات ارض خودشان را تغذیه کنند و بخوبی و خوشی زندگی کنند، این است که تمامی قدرت و توان خود را به یک‌تن و یا به مجمعی از کسان واگذار کنند تا آنکه از طریق شیوه اکثریت آرا اراده‌های مختلف آن‌ها را به یک اراده تبدیل کند: و این به آن معنی است که آن‌ها یک نفر یا مجمعی از افراد را منصوب کنند که نماینده ایشان باشد و هر کس همه اقداماتی را که چنین نماینده‌ای در امور مربوط به صلح و امنیت و رأساً یا به واسطه انجام دهد چنان بپذیرد که گویی خود عامل آن بوده است و بدین طریق اراده خود را به اراده او و رأی و نظر خود را به رأی و نظر او تسلیم کند.^۱

همان‌طور که از تعابیر هابز مشاهده می‌شود سخن از تسلیم اراده یک‌طرف به طرف دیگر است، بنابراین به هر حال از نظر فلسفی یک اتحاد حقیقی وجود ندارد بلکه نسبتی بین اراده‌ها به واسطه قرارداد اجتماعی تحقق می‌یابد که یکی نماینده دیگری است و گویی که اعمال و رفتارشان، اعمال و رفتار دیگری است. هر چند این نسبت مورد نظر هابز که به تسلیم منجر می‌شود، از نظر روسو قابل نقد است و با بنیاد انسانیت قابل جمع نیست، ولی مهم‌تر از آن اتحادی اساسی که به تعبیر روسو بنیان جامعه تلقی شود نیز با این رویکرد محقق نمی‌شود. روسو خاستگاه شکل‌گیری دولت از بطن قرارداد اجتماعی را چنین تبیین می‌کند: «همین که عمل مشارکت در تشکیل یعنی انعقاد قرارداد تحقق یافت، بجای افراد طرف قرارداد، هیئت سیاسی و جمعی‌ای قرار می‌گیرد که تعداد اعضای آن به اندازه رأی‌دهندگان مجمع عمومی است: هیئت مذکور یگانگی، شخصیت مشترک، زندگی و اراده خود را به موجب این قرارداد بدست می‌آورد. این شخصیت عمومی که بدین گونه از اتحاد افراد بوجود می‌آید، جمهوری یا هیئت سیاسی می‌نامیم که از حیث اعضای تشکیل‌دهنده آن وقتی فرمان می‌برد، آن را دولت و دولتی که فرمان می‌دهد، هیئت حاکمه نامیده می‌شود.^۲ روسو در پاسخ به این پرسش که چگونه تصمیمات جامعه شکل می‌گیرد پاسخی منطقی دارد: هر کس در اجتماع تصمیم می‌سازد. قوانین اجتماعی برای همه الزامی هستند چرا که بوسیله همه ساخت شده‌اند.

۱. همان، ص ۱۹۲.

۲. ژان ژاک، روسو، همان، صص ۱۰۶-۱۰۷.

بنابراین هر عضو جامعه از یک طرف مخاطب قوانین اجتماعی است و از طرف دیگر سازنده آنهاست.^۱

تکامل سوپراکتیویته مدرن در نظریه روسو به گونه‌ای است که رویکرد وی به اتحاد در قرارداد اجتماعی را دگرگون می‌سازد و به تبع آن دولت و هیئت حاکمه در وحدتی با افراد تلقی می‌گردند که طرفین قرارداد نخواهند بود بلکه دولت با افراد وحدت می‌یابد و در واقع دولت خود افراد است. بر این اساس قرارداد با خود هویت پیدا می‌کند، آن گونه که روسو می‌گوید: «نظر به اینکه هیئت حاکمه (دولت) فقط تحت سلطه یک رابطه قرار می‌گیرد، در این صورت در وضعیت فردی قرار دارد که با خود قرارداد منعقد می‌کند».^۲ بر این اساس مفهومی ویژه در روسو زاییده می‌شود که همان اراده عمومی است. از نظر روسو «اگر از پیمان اجتماعی آنچه به اساس آن مربوط نمی‌شود کنار گذاشته شود، آنچه می‌ماند در عبارات زیر خلاصه می‌شود: هر فرد شخص خود و تمام حقوق خود را به مشارکت تحت هدایت عالیه اراده عمومی قرار می‌دهد، و هر عضوی چون بخش جدایی‌ناپذیر در هیئت اجتماعی پذیرفته می‌شود».^۳

در واقع طبق تلقی روسو، اراده هر فرد عین اراده عمومی و اراده عمومی عین اراده هر فرد است. به تعبیر کاسیرر «این در سرشت دولت است که نمی‌خواهد احساس‌ها را یگانه سازد بلکه بر آن است تا اعمال اراده را یکسان کرده و به یک مقصود عام سوق دهد، و این نقش را فقط زمانی می‌تواند ایفا کند که به واقع در این اتحاد توفیق یابد، یعنی هر درخواستش از فرد چون بیان اراده عام تلقی شده و پذیرفته شود».^۴

از نظر روسو این اتحاد از حیث کیفیت واگذاری حقوق توسط افراد نیز بی‌عیب و نقص است، چرا که واگذاری تمام حقوق بصورت بی‌قید و شرط محقق می‌گردد و بنابراین هیچ کس ادعایی بر دیگران ندارد.^۵

2. Christopher Wraight, *Rousseau's the Social Contract* (New York: Continuum International Publishing, 2008) P. 38.

۲. ژان ژاک روسو، همان، ص ۱۱۴.

۳. همان، ص ۱۰۴.

۴. ارنست کاسیرر، روسو، کانت، گوته، همان، صص ۷۴-۷۵.

۵. ژان ژاک روسو، همان، صص ۱۰۳-۱۰۴.

بنابراین ماهیت ذاتی قرارداد اجتماعی و دولت و همچنین کیفیت اتحاد در اندیشه روسو رویکردی متفاوت و بنیادی دارد که می‌توان گفت از یک طرف مفاهیم بنیادی اندیشه سیاسی مثل قرارداد اجتماعی، هیئت حاکمه، دولت و اراده عمومی را وارد بستر جدیدی می‌کند و از طرف دیگر شرط طرح آن، پرداختن به مفاهیمی اصیل یعنی آزادی و قانون است. بنابراین برای اینکه مسئله محوری این مقاله به تحلیل نهایی خود نزدیک شود باید رویکرد متفاوت روسو به اتحاد اراده‌ها و همچنین ماهیت قرارداد اجتماعی و دولت در نسبت با آزادی و قانون طرح گردند.

توجه به همین نکته است که عمق دیدگاه روسو در مقایسه با سایرین را روشن می‌کند. اینکه چگونه می‌توان به گونه‌ای به اتحاد اراده‌های انسانی معتقد بود که اساساً دولت تجلی اراده فردی باشد و هیچ دوگانگی بین فرد و دولت متصور نباشد، دقیقاً به رویکرد ویژه روسو به آزادی و قانون بازمی‌گردد.

۲-۳. آزادی و قانون

روسو در مقام تبیین کیفیت اتحاد انسانی که می‌تواند بنیاد جامعه باشد و در رویکردی انتقادی به نظریه‌های سابق بر خود مثل نظریه هابز معتقد است که تا زمانی که طرفین قرارداد در چارچوب مناسبات فرمانروایی و تسلیم با یکدیگر گره می‌خورند، یگانگی واقعی محقق نمی‌شود زیرا یگانگی اجتماعی را نه به اتکای زور بلکه بر پایه آزادی می‌توان تحقق بخشید.^۱

همان‌طور که پیشتر نیز بیان شد هابز برای پایداری قرارداد اجتماعی به قدرت عمومی یا به تعبیر روسو تا اندازه زیادی به زور متوسل می‌شود، در حالی که جهت‌گیری روسو این است که آزادی باید پشتوانه قرارداد اجتماعی و حافظ آن باشد. این نکته فوق‌العاده مهمی است که دیدگاه روسو در قرارداد اجتماعی را از سایرین بطور اساسی متمایز می‌کند، چرا که آزادی را به مثابه یک شرط بنیادی از حقیقت انسانی بعنوان پشتیبان قرارداد اجتماعی و دولت مطرح می‌کند و نیاز انسان به توسل به زور و قدرت بیرونی را برطرف می‌سازد. این همان تکامل سوپراکتیویته مدرن در روسو است که چه بسا تا قبل از وی وجود نداشته است. روسو معتقد است که چنین آزادی مسلماً فرمانبرداری را نفی

۱. ارنست کاسیرر، فلسفه روشنگری، همان، ص ۴۰۰.

نمی‌کند و به هیچ‌رو اعمال خودسرانه را مجاز نمی‌شمارد بلکه بیشتر ضرورت مطلق عمل را اعلام می‌کند. اما این فرمان‌برداری دیگر تبعیت یک اراده یا یک شخص از اراده فرد یا افراد دیگر نیست بلکه به این معنی است که چنین اراده فردی دیگر از خود، خواست و خواهشی ندارد بلکه جزئی از اراده عمومی شده است. بنابر نظر روسو تنها این قرارداد دارای نیرویی است که پذیرش آن نیازی به اقدامات خشونت‌آمیز ندارد و بصورت عینی، تکلیف و تعهد هر فرد است.^۱ به نظر روسو در مسیر نیل بسوی قرارداد اجتماعی اصیل، ما نخست مفهوم درست «قید اجتماعی» را درمی‌یابیم. چرا که این قید می‌باید آدم‌هایی را که آزادانه عمل می‌کنند به هم پیوند دهد نه اشیای بی‌جان را. از این رو نمی‌تواند چیزی باشد که از خارج بر اراده آنان تحمیل شده باشد، آن‌ها خود باید آن را بوجود آورده و خلق کنند. به این ترتیب همه تئوری‌هایی که می‌خواهند شکلی از قرارداد اجتماعی را از قرارداد مبتنی بر اطاعت و از قرارداد تبعیت اخذ کنند ناکام می‌ماند.^۲ این تلقی روسو از جایگاه آزادی در هویت قرارداد اجتماعی که به‌طور طبیعی بر جایگاه آزادی بر هویت دولت نیز دلالت می‌نماید، نسبت عمیقی با مقوله قانون پیدا می‌کند. اساساً در اندیشه روسو مفهوم آزادی به‌صورت بنیادین با مفهوم قانون پیوند می‌خورد. روسو در کتاب قرارداد اجتماعی بیان می‌کند که «اطاعت از قانونی که انسان برای خود مقرر کرده آزادی است».^۳ از نظر روسو زمانی آزادی محقق می‌گردد که قانون جایگاه اصیل خود را پیدا کند. بنابر نظر وی راز قیود اجتماعی حقیقی در این واقعیت نهفته است که افراد و گروه‌های خاصی برای حکومت بر دیگران فراخوانده نمی‌شوند زیرا چنین حکومتی بی‌توجه به آنچه اشکال پالوده یا متمدنی را اعمال کند، فقط می‌تواند ما را به نازل‌ترین نوع بردگی تنزل دهد. این بردگی فقط آنگاه از میان می‌رود که قانون، راهنمایی و رهبری را به عهده گیرد و نیز فرد در روابط فی‌مابین از فرد دیگر اطاعت نمی‌کند بلکه تبعیت عمومی از قانون جای چنین خدمت و اطاعتی را می‌گیرد.^۴ روسو معتقد است که حتی منتسکیو «روح قوانین» را به این معنی نمی‌فهمد و وی را به خاطر عدم رجعت به

۱. همان.

۲. ارنست کاسیرر، روسو، کانت، گوته، همان، ص ۷۵.

۳. ژان ژاک روسو، همان، ص ۱۲۵.

۴. ارنست کاسیرر، روسو، کانت، گوته، همان، ص ۷۵.

اصول اساسی قانون و قناعتش به مقایسه توصیفی اشکال موجود آن سرزنش می‌کند.^۱ روسو همچنین در خصوص هابز نیز معتقد است که وی برای قانون، بنیانی قائل نیست و آن را از میان می‌برد.^۲ این ادعای روسو را به راحتی می‌توان در تقریرات هابز در خصوص قانون مشاهده کرد. هابز در لویاتان بیان می‌کند: «همچنان که آدمیان برای تأمین صلح و صیانت از خود بدان وسیله، انسانی مصنوعی ساخته‌اند که آن را دولت می‌نامیم، به همان‌سان ایشان زنجیره‌های مصنوعی نیز ساخته‌اند که آن‌ها را قوانین مدنی می‌خوانیم و ایشان به واسطه میثاق‌های متقابل، از یک‌طرف دهان فرد یا مجموعه‌ای از افراد را که قدرت حاکمه به وی واگذار شده است، به گوش‌های خودشان از طرف دیگر متصل می‌سازند. این پیوندها و زنجیره‌ها ماهیتاً ضعیف‌اند، و آنچه موجب حفظ آن‌ها می‌شود دشواری پاره کردنشان نیست بلکه خطر ناشی از آن است».^۳ هابز از یک‌طرف زنجیره‌های قانون را مصنوعی می‌داند و از طرف دیگر به ضعف آن‌ها معترف است. این در حالی است که از نظر روسو قانون نه تنها ساختگی نیست بلکه آنچه حرکت و اراده را برای دولت ایجاد می‌کند قانون است.^۴ قانون برای هابز صرفاً نتیجه عمل مرجعیت به‌منظور ایجاد صلح و آرامش است.^۵ حال آنکه برای روسو حکومت قانون، روح و طبیعت دولت است.^۶ از نظر روسو «قانون عضو سودمند اراده همگانی است که مساوات طبیعی بین انسان‌ها را الزامی می‌کند، این همان ندای آسمانی است که فرمان خرد عام را به هر شهروندی دیکته می‌کند و یادش می‌دهد که موافق با احکام قضاوت شخصی‌اش عمل کند و با خود در تضاد نباشد».^۷ به تعبیر برخی از پژوهشگران متاخر «پیشنهاد بنیادین روسو این است که از آنجا که شهروندان خودشان سازندگان قوانین هستند که باید تابع آن باشند هیچ دلیلی وجود ندارد که به صورت ستمگرانه‌ای قانونگذاری کنند. بر خلاف این

۱. همان، صص ۷۷-۷۸.

۲. همان، صص ۷۳-۷۴.

۳. توماس هابز، *لویاتان*، همان، ص ۲۱۹.

۴. ژان ژاک روسو، *همان*، ص ۱۷۸.

۵. توماس هابز، *لویاتان*، همان، ص ۱۹۷.

۶. ارنست کاسیرر، *روسو، کانت، گوته*، همان، ص ۷۲.

۷. همان، ص ۷۵.

در نظام هابز پنداشته می‌شود که اعضا به نحو صوری سازندگان اعمال حاکمیت باشند. در حالی که در نظریه روسو شهروندان به طور جمعی واقعا اراده به قانون می‌نمایند.^۱ به نظر می‌رسد که با این تلقی از آزادی و قانون است که رابطه اتحادی فرد و دولت در قرارداد اجتماعی روسو محقق می‌گردد و لذا مسئولیت دولت معنای ویژه‌ای می‌یابد. در واقع در فلسفه روسو، قانون؛ دستور حاکمیت و آن‌هم حاکمیتی که نسبت آن با مردم نسبت فرمانروایی و تسلیم باشد نیست بلکه قانون دستور عقل عام است و بنابراین این دستور عقل عام مناط وحدت اراده‌ها و وحدت فرد و دولت است. بر همین اساس است که روسو در تحلیل ماهیت قرارداد اجتماعی معتقد است که در سایه این شرکت است که شریک در عین اتحاد با سایر شرکا فقط از خود اطاعت می‌کند و به همان اندازه‌ای که قبلاً آزاد بوده، آزاد می‌ماند.^۲ در واقع قانون عقل عام، هم قانون اراده فردی است و هم قانون اراده عمومی. هم قانون افراد است و هم قانون دولت. به تعبیر بهتر اساساً اراده فرد و دولت از هم جدا نیست و دولت عین فرد و فرد عین دولت است، چرا که همان قانون عقل عام است که حاکمیت دارد و وحدت ایجاد می‌کند. بر همین اساس است که «روسو معتقد بود همبستگی تنگاتنگ مفهوم راستین آزادی و مفهوم واقعی قانون از این رابطه (رابطه اتحادی) نتیجه می‌شود. آزادی مستلزم تکلیفی نسبت به قانون نقض‌ناپذیر است که این تکلیف را هر کس خود بر عهده می‌گیرد. خصلت واقعی آزادی نه لگام گسیختگی بلکه اعلام آزادانه قانون است. هدف روسو آزادسازی فرد به معنای رهایی کامل او از هر شکل جامعه نیست بلکه مسئله او این است شکلی از جامعه بیابد که نیروی وحدت‌بخش سازمان سیاسی آن، فردیت هر عضو جامعه را حفظ کند و در حالی که فرد با دیگر افراد متحد است در محدوده همین اتحاد، فقط از اراده خویش تبعیت می‌کند».^۳ روسو آزادی و قانون را با یکدیگر و در صورت‌بندی عمیقی آن‌گونه با هم آشتی می‌دهد که نه تنها تناقض ظاهری که در اندیشه وی بین تلقیات گوناگونش از وضع جامعه مدنی در نسبت با وضع طبیعی تصور می‌شده است، حل می‌شود بلکه آزادی و قانون لازم و ملزوم یکدیگر می‌شوند. این رویکرد اساسی وی نسبتی عمیق با تلقی وی در خصوص نسبت اتحادی فرد

1. Christopher Bertram, *Routledge Philosophy Guidebook to Rousseau and the Social Contract* (London: Routledge -Lon, 2004) p. 74.

۲. ژان ژاک روسو، همان، ص ۱۰۱.

۳. ارنست کاسیرر، *فلسفه روشنگری*، همان، صص ۴۰۰-۴۰۱.

و دولت دارد. بعبارت بهتر اندیشه روسو درباره آزادی و قانون است که به وی امکان می‌دهد نسبتی اتحادی بین فرد و دولت ایجاد نماید به گونه‌ای که نه تنها نسبت فرد و دولت، نسبت فرمانروایی و تسلیم نباشد بلکه فرد و دولت به گونه‌ای باهم به یگانگی می‌رسند که فرد در عین وجود دولت در اوج آزادی است و ضامن آزادی وی نیز قانونی است که از اراده خود او ناشی شده است. بر همین اساس است که روسو در کتاب قرارداد اجتماعی می‌گوید: «بدین ترتیب روشن است که دیگر نباید پرسید حق وضع قانون با چه مرجعی است، زیرا قانون از اراده عمومی ناشی می‌شود. هیئت حاکمه فوق قانون نیست، به خاطر آنکه خود از سوی اراده عمومی بوجود می‌آید، قانون غیر عادلانه نیست، برای آنکه کسی نمی‌تواند امری غیر عادلانه نسبت به خود مقرر دارد. این پرسش که انسان چگونه هم آزاد و هم مطیع قوانین است بی‌مورد است، زیرا قوانین چیزی جز بیان اراده ما نیست»^۱.

از نظر روسو وحدت فرد و دولت بهترین صورت از هیئت حاکمه را ایجاد می‌نماید. او تصریح می‌کند: «نظر به اینکه هیئت حاکمه که از افراد خصوصی تشکیل شده است نفعی خلاف نفع اعضای خود ندارد و نمی‌تواند داشته باشد، غیرممکن است بخواهد به تمام اعضای خود زیان برساند، و بعداً خواهیم دید که نمی‌تواند به هیچ عضوی از اعضای خود آسیبی برساند. هیئت حاکمه به اعتبار همین واقعیت همیشه همانی است که باید باشد: پاک و در خدمت مردم»^۲. روسو بیان می‌کند که در قرارداد اجتماعی «هر شخص خود و تمام حقوق خود را به کل جامعه واگذار می‌کند. نظر به اینکه هر فرد تماماً خود را واگذار می‌کند، وضعیت برای همه یکسان است. با در نظر گرفتن یکسان بودن وضعیت برای همه، هیچ کس نفعی ندارد که این وضعیت را برای دیگران دشوار کند»^۳.

روسو در مقاله‌ای درباره اقتصاد سیاسی می‌پرسد: «چطور ممکن است انسان‌ها بی‌آنکه کسی بالاسرشان به آن‌ها دستور دهد اطاعت کنند، بی‌آنکه اربابی داشته باشند خدمت کنند و آزادتر باشند وقتی که هر کدامشان با کار در زیر اجبار آشکار، فقط آن بخش از

۱. ژان ژاک روسو، همان، ص ۱۹۱.

۲. همان، صص ۱۱۶-۱۱۷.

۳. همان، ص ۱۰۳.

آزادی خود را از دست می‌دهند که می‌تواند با آن دیگران را بیازارد؟ این شگفتی‌ها کار قانون است. انسان‌ها عدالت و آزادی را فقط به قانون مدیون‌اند.^۱

۳. دلالت‌های رویکرد روسو به ماهیت دولت در مسئولیت دولت

با توجه به فرایند مباحثی که تاکنون در این مقاله طی شد براحتمی می‌توان به دلالت‌های اندیشه اتحادی روسو در نسبت فرد و دولت یا اراده فردی و اراده عمومی در موضوع مسئولیت دولت پرداخت. هرچند زمینه مباحثات موضوع مسئولیت دولت در علم حقوق مستقل از زمینه مباحثات فلسفی در خصوص ماهیت دولت و با توجه به تجارب حقوقی دوران مدرن شکل گرفته است، ولی بدون تردید نسبتی عمیق و نظری بین این دو زمینه فکری برقرار است که فهم عمیق‌تر نسبت فرد و دولت می‌تواند منجر به درک عمیق‌تری نسبت به موضوع مسئولیت دولت باشد. هرچند نمی‌توان بصورتی غیرواقع‌بینانه و شتاب‌زده دلالت‌های فلسفی در ماهیت دولت را به نتیجه‌گیری در حوزه حقوق منتج کرد، ولی حداقل کاربردی که طرح عمیق مباحث فلسفی دولت در اندیشه فلاسفه روشنگری دارد این است که دریچه‌ای به روی ما می‌گشاید که ما در متن اندیشه مدرن به مسئولیت دولت توجه نماییم و در تحلیل‌های خود متوجه تحول پارادایمیک ماقبل مدرن به دوران مدرن باشیم. به هر حال حقوق مدرن از دل تحولات گذر از جهان ماقبل مدرن به جهان مدرن شکل گرفته است و بدون تردید این تحولات ریشه در تحولات بنیادین فکری بخصوص در دوره روشنگری دارد. به نظر می‌رسد که امروزه تأملات ما بخصوص در کشورهای شرقی که در گسست سنت و مدرنیته زیست می‌کنیم در خصوص مفاهیم مختلف علوم انسانی مدرن و از جمله مفهومی چون مسئولیت دولت، بعضاً در بستر نوعی زمینه‌های التقاطی در جمع سنت و مدرنیته شکل گرفته است و وقتی از مسئولیت دولت سخن گفته می‌شود برخی از مفاهیم پایه متعلق به جهان سنتی و برخی نیز متعلق به جهان مدرن هستند. این بستر التقاطی مانع می‌گردد که حتی در مباحثات فنی دانش حقوق نیز مبتنی بر درکی اصیل از این مفاهیم به تحلیل پرداخت. بنابراین هدف ما از طرح بنیاد فلسفی مسئولیت دولت، آن‌هم در اندیشه یکی از بزرگ‌ترین و تأثیرگذارترین فلاسفه روشنگری، روشن ساختن زمینه‌های فکری معرفتی است که این مفاهیم حقوقی در بستر

۱. ارنست کاسیرر، روسو، کانت، گوته، همان، ص ۷۵.

آن‌ها به معنای اصیل شکل می‌گیرند. پیامد این تشریح آن است که ما را از تفکرات التقاطی می‌رهاند و بصورتی پدیدارشناسانه به خود مفاهیم نزدیک می‌کند.

مسئولیت عبارت است از تخلف از تعهد اعم از آنکه این تعهد حقوقی، سیاسی، اخلاقی و وجدانی باشد. مسئولیت حقوقی یا قانونی ممکن است ناشی از قرارداد و یا عاملی غیر از قرارداد باشد. قرارداد یا عقد یک رابطه حقوقی است که از توافق دو اراده ناشی می‌شود و منظور از آن ایجاد تعهد یا تعهداتی بین دو شخص است. تخلف از شرایط قرارداد و یا تاخیر در اجرای آن موجب مسئولیت قراردادی است لکن عامل غیر از قرارداد عبارت است از هر عمل غیر مجاز و نامشروعی که موجب خسارت مادی و یا معنوی دیگری شود و آن ممکن است ناشی از جرم جزایی و یا جرم مدنی باشد و بر حسب مورد موجب مسئولیت مدنی و یا مسئولیت جزایی شود.^۱ مسئولیت در حقوق به مفهوم پاسخگویی است^۲ و صورت‌های مختلف آن مثل مسئولیت مدنی و مسئولیت کیفری به طرح رابطه‌ای حقوقی می‌پردازد که ذیل آن ضروری است که دو طرف رابطه نسبت به یکدیگر پاسخگو باشند. سابقه ظهور بحث مسئولیت در حقوق عمومی و قبول آن برای اشخاص حقوق عمومی مربوط به دوره مدرن است.^۳ اما نکته قابل تأمل اینجاست که در حقوق اداری ما معمولاً توجهی جدی به بنیاد فلسفی این موضوع نمی‌شود و یک خوانش سطحی نسبت به فرایند شکل‌گیری مسئولیت دولت وجود دارد. آن‌گونه که بطور کلی گفته می‌شود: «تا مدت‌ها اعتقاد بر این بود که دولت و حاکمان از تقدس خاصی برخوردارند و اطاعتشان بر همه واجب است و اصولاً حاکمان هیچ‌گاه کار بدی انجام نمی‌دهند که منجر به ورود خسارت قابل مطالبه به دیگران شود، لذا ادعای افراد در برابر قدرت دولت قابلیت ابراز نداشت، بر همین اساس نیز فرض اختلاف بین حقوق فرد و دولت منتفی بود. در چنین دیدگاهی هر کاری که دولت انجام دهد پسندیده و صواب است و اگر زیانی از این رهگذر بر افراد وارد آید به لحاظ منافی که از اعمال دولت عاید عموم می‌گردد قابل جبران نمی‌باشد. اما بتدریج با تحول اندیشه‌ها و ضرورت پاسخگو بودن دولت نسبت به اعمال خود و کارکنانش طرح دعوی علیه دولت

۱. منوچهر طباطبایی مومتمنی، *حقوق اداری*، چاپ ۱۸ (تهران: انتشارات سمت، ۱۳۹۱) ص ۴۲۵.

۲. ناصر کاتوزیان، *حقوق مدنی، مسئولیت مدنی*، چاپ ۲ (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۹) ص ۱۱.

۳. کوروش استوارسنگری و محمد امامی، *حقوق اداری*، ج ۱ (تهران: انتشارات میزان، ۱۳۹۵) ص ۳۰۶.

و امکان طلب خسارت از آن در مواردی که اعمال عمومی موجب ورود زیان به دیگران می‌شد، فراهم گردید. بنابراین دولت را نباید از این قاعده مستثنی کرد.^۱ همان‌طور که مشاهده می‌گردد بصورتی بسیط، تاریخ طرح مسئولیت دولت به دوره بی‌اعتنایی و اعتنای به ضرورت پاسخگویی دولت تقسیم می‌گردد و در چنین تحلیلی به ابعاد پیچیده بنیادهای فکری مسئولیت دولت، بخصوص در دوره اولیه شکل‌گیری مدرنیته یعنی قرون ۱۷ و ۱۸ توجه نمی‌شود. دوره‌ای که در آن نظریات مختلفی در باب ماهیت دولت طرح می‌گردد و هر کدام از این نظریات نیز دلالت‌هایی در موضوع مسئولیت دولت خواهند داشت. با همه تفاوت‌هایی که این نظریات نسبت به یکدیگر دارند، همه این رویکردها ذیل اندیشه مدرن قرار می‌گیرند. بنابراین پرداختن به نظریه‌هایی که به تحلیل ماهیت دولت می‌پردازند برای فهم مسئولیت دولت ضروری است. اندیشه روشنگری بصورتی تکاملی رو به سوی اتحاد دولت و فرد یا دولت و مردم دارد، به گونه‌ای که این فرآیند تکاملی در نسبت دولت و فرد دلالت‌هایی اساسی در خصوص مسئولیت دولت خواهد داشت. بنابراین مبتنی بر این فرآیند تکاملی می‌توان به تحول مفهومی و بنیادی مسئولیت دولت نیز پی برد. در این میان ژان ژاک روسو با رویکرد ویژه‌ای که به نسبت فرد و دولت دارد تحولی اساسی نسبت به قبل از خود ایجاد می‌کند که آثار آن در مسئولیت دولت بسیار مهم است.

وحدت اراده‌های فردی و اراده عمومی، وضعیت طرفینی مسئولیت را که یکی در برابر دیگری مسئول باشد، دگرگون می‌کند، به نحوی که دولت که تجلی اراده عمومی است در برابر افراد قرار نمی‌گیرد بلکه خود افراد است و به همین دلیل وحدت فرد و دولت در نظام فکری روسو مفهوم مسئولیت دولت را وارد فاز جدیدی می‌نماید، به گونه‌ای که انسان در برابر خودش مسئولیت پیدا می‌کند. به تعبیر دیگر سوژه مدرن یک بار در مقام فرد ظاهر می‌شود و یک بار در مقام دولت بروز پیدا می‌کند. اینکه انسان صرفاً در برابر خودش مسئول باشد نه در برابر دیگری، معطوف به مفهوم آزادی در دوره مدرن است. بنابراین مفهوم مسئولیت دولت در دوره مدرن در پرتو مفهوم مدرن از آزادی تعیین پیدا می‌کند.

نتیجه‌گیری

با توجه به فرایند مباحث این مقاله روشن شد که رویکرد روسو به ماهیت قرارداد اجتماعی و دولت با رویکرد نظریه‌پردازان مدرنی که سابق بر وی در خصوص قرارداد اجتماعی و دولت سخن گفته‌اند متفاوت است.^۱ در رویکرد اتحادی روسو به رابطه فرد و دولت، چنان یگانگی بر این مقوله حاکم است که از یک طرف بنیاد محکمی برای جامعه ساخته می‌شود و از طرف دیگر فرد مقابل دولت قرار نمی‌گیرد. بدون تردید مفهوم مسئولیت دولت در چنین رابطه‌ای بین فرد و دولت اساساً متفاوت خواهد بود.

بر اساس اندیشه هابز که به تفصیل در این مقاله بدان پرداخته شد دلالت ماهیت دولت بر مسئولیت دولت را استنتاج کنیم، با یک دوگانگی اساسی مواجهیم که مبتنی بر آن مسئولیت دولت معنا پیدا می‌کند. بدون تردید بر اساس این اندیشه از آنجا که حاکمیت یا دولت مقابل فرد و افراد هستند، صرف نظر از اینکه خود هابز به مسئولیت دولت معتقد باشد یا نباشد، امکانی برای سخن گفتن از مسئولیت دولت به معنای ضرورت و کیفیت پاسخگویی دولت به اتباع و اعضای خود ایجاد می‌گردد. چراکه ضروری می‌نماید از حقوق مردم در برابر دولت حمایت شود و مقوله مسئولیت دولت این امر مهم را دنبال می‌کند. این در حالی است که در اندیشه روسو تقریری از ماهیت قرارداد اجتماعی، دولت، آزادی و قانون ارائه می‌گردد که ما با هیچ دوگانه‌ای که دو طرف مسئولیت باشند مواجه نیستیم و لذا از نظر روسو اساساً مسئله محافظت و مراقبت از حقوق و آزادی‌های افراد در برابر دولت مطرح نمی‌گردد، چرا که دولت خود افراد است. اساساً اراده‌های فردی با اراده عمومی دوگانگی ندارد و به تعبیر روسو این پرسش که انسان چگونه هم آزاد و هم مطیع قوانین است بی‌مورد است، زیرا قوانین چیزی جز بیان اراده ما نیست، همچنین قانون غیر عادلانه نیست چرا که کسی نمی‌تواند امری غیر عادلانه نسبت به خود مقرر دارد. بنابراین می‌توان گفت که با رویکرد روسو مقوله مسئولیت دولت ذیل سوژکتیویته صورت‌بندی می‌شود و با تبیینی که روسو از آزادی و قانون ارائه می‌دهد، بنیاد مسئولیت دولت دگرگون می‌شود. این بدان معنا نیست که ذیل تفکر روسو نتوان بصورت حقوقی از مسئولیت دولت سخن گفت بلکه صورت‌بندی متفاوتی از مسئولیت

۱. حال آنکه بر اساس تقریرهای بسیط منابع حقوق اداری ایران بدون توجه به ماهیت دولت، هیچ توجهی به تحولات فکری این دوره صورت نمی‌گیرد، به گونه‌ای که همه فلاسفه مدرن در یک موضع بازخوانی می‌شوند.

دولت مطرح می‌گردد. در صورت‌بندی قبل از روسو، مثل صورت‌بندی هابز ذیل دوگانه فرمانروایی و فرمانبری، امکانی برای طرح مسئولیت دولت در مقام حمایت از حقوق و آزادی‌های افراد وجود دارد (صرف نظر از اینکه خود هابز این نکته را بپذیرد) اما در صورت‌بندی روسو، مسئولیت دولت در مقام حمایت از حقوق و آزادی‌های افراد در برابر دولت نیست بلکه دولت همان اراده افراد است و قانون دولت، قانون سوژه انسانی است. در واقع افراد به اقتضای آزادی خود قانون صادر می‌کنند و فقط تابع قانون خود هستند و این تابع قانون خود بودن، عین آزادی به معنای روسویی است. بنابراین بی‌معناست که بخواهیم از حقوق خود مقابل خود دفاع کنیم و مسئولیت دولت در عین آزادی افراد و قانون‌گذار بودن افراد معنا پیدا می‌کند. به تعبیر بهتر اگر بخواهیم مسئولیت دولت را از اندیشه روسو استنتاج کنیم این مسئولیت به معنای مسئولیت خود در برابر خود یا انسان در برابر خود است. مسئولیت در عین وحدت فرد و دولت است. مسئولیت در عین آزادی و مسئولیت در عین حاکمیت قانون است. روسو در بطن اندیشه روشنگری و در آرمان‌های این دوره برای آینده جهان انسانی به دولتی می‌اندیشد که به گونه‌ای با اعضای خود پیوند خورده باشد که اساساً مسئله مسئولیت یکی در برابر دیگری مطرح نباشد.

بنابراین اساساً دولت در نسبت با فرد، امکان ضرررسانی یا تضییع حقوق و آزادی‌ها را ندارد، لذا مبتنی بر اندیشه روسو مفهوم مسئولیت دولت در صورت دوگانگی فرد و دولت که هم اکنون بر ادبیات حقوقی حقوق اداری ما نیز غلبه دارد منتفی است و فقط می‌توان از مسئولیت دولت در صورت اتحاد فرد و دولت سخن گفت.

تعارض منافع

تعارض منافع وجود ندارد.

ORCID

Seyed Mojtaba Vaezi



<https://orcid.org/0000-0001-9248-0643>

Malihe Masoudi



<https://orcid.org/0000-0001-8280-7841>

منابع

- اشتراوس، لئو، *حقوق طبیعی و تاریخ*، ترجمه باقر پرهام، چاپ ۳ (تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۹۳).
- امامی، محمد و استوار سنگری، کوروش، *حقوق اداری*، ج ۱ (تهران: انتشارات میزان، ۱۳۹۵).
- روسو، ژان ژاک، *قرارداد اجتماعی*، ترجمه مرتضی کلانتریان (تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۹۵).
- طباطبایی مومنی، منوچهر، *حقوق اداری*، چاپ ۱۸ (تهران: انتشارات سمت، ۱۳۹۱).
- کاتوزیان، ناصر، *حقوق مدنی، مسئولیت مدنی*، چاپ ۲ (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۹).
- کاسیرر، ارنست، *روسو، کانت، گوته*، ترجمه حسن شمس آوری و کاظم فیروزمند، چاپ ۲ (تهران: انتشارات مرکز، ۱۳۷۸).
- کاسیرر، ارنست، *اسطوره دولت*، ترجمه یداله موقن، چاپ ۳ (تهران: انتشارات هرمس، ۱۳۹۳).
- کاسیرر، ارنست، *فلسفه روشنگری*، ترجمه یدالله موقن، چاپ ۴ (تهران: انتشارات نیلوفر، ۱۳۹۵).
- مرادخانی، فردین، *خوانش حقوقی از انقلاب مشروطه ایران* (تهران: بنیاد حقوقی میزان، ۱۳۹۶).
- هابز، توماس، *لویاتان*، ترجمه حسین بشیریه، چاپ ۷ (تهران: انتشارات نی، ۱۳۹۱).

References

- Bertram, Christopher, *Routledge philosophy Guidebook to Rousseau and the Social Contract* (New York: Routledge, 2004).
- Cassirer, Ernest, *Philosophy of Enlightenment*, Translated by Yadollah Moqan, 4th Edition (Tehran: Niloofar Publications, 2015). [In Persian]
- Cassirer, Ernest, *Rousseau, Kant, Goethe*, Translated by Hassan Shams Avari and Kazem Firouzmand, 2nd Edition (Tehran: Center Publishing, 2018). [In Persian]
- Cassirer, Ernest, *The Myth of the Government*, Translated by Yadollah Moqan, 3rd Edition (Tehran: Hermes Publications, 2013). [In Persian]
- Emami, Mohammad & Astvar Sangri, Korosh, *Administrative Law*, Volume 1 (Tehran: Mizan Publishing, 2015). [In Persian]
- Hobbes' Thomas, *Elements of Philosophy*, The First Section Concerning Body Vol. 1. Translated by William Molesworth (London: Routledge Thoemmes Press, 1839).
- Hobbs, Thomas, *Leviathan*, Translated by Hossein Bashirieh, 7th Edition (Tehran: Nei Publications, 2011). [In Persian]
- Katouzian, Nasser, *Civil Rights*, Civil Responsibility, 2nd Edition (Tehran: University of Tehran, 1369). [In Persian]
- Moradkhani, Fardin, *Legal Readings from Iran's Constitutional Revolution* (Tehran: Mizan Legal Foundation, 2016). [In Persian]
- Nelson, B. R. *The Making of the Modern State a Theoretical Evolution* (New York: Palgrave Macmillan, 2006).
- Rousseau, Jean-Jacques, *Confessions*, Translated by Cohen (London: Penguin Publication, 1953).

- Rousseau, Jean-Jacques, *The Social Contract*, Translated by Morteza Kalantarian (Tehran: Age Publishing House, 2015). [In Persian]
- Strauss, Leo, *Natural Law and History*, Translated by Baqer Parham, 3rd Edition (Tehran: Aghat Publications, 2013). [In Persian]
- Tabatabaei Motmani, Manouchehr, *Administrative Law*, 18th Edition (Tehran: Samt Publications, 2011). [In Persian]
- Wraight, Christopher, *Rousseau's The Social Contract* (New York: Bloomsbury Publishing, 2008).